

سؤال/جواب ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیهی ۱۹ انفال و ۱۶ ص

سؤال / ۱۸: قال تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) ([238]).
وقال تعالى: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) ([239]). ما المراد من القلب وحبل الوريد في الآيتين؟!

پرسش ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیهی ۱۹ انفال و ۱۶ ص.

خداوند متعال می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخواند که زندگیتان می بخشد، دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید) ([240]).

و نیز می فرماید: (ما آدمی را آفریده ایم و از وسوسه های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک تریم) ([241]).

در این دو آیه، منظور از قلب و رگ گردن چیست؟

الجواب: المرء أي الإنسان المؤمن بالله وبحجة الله في أرضه، وقلبه: أي الحجة على الخلق. فالقلب هو الإمام المعصوم، ومثل المعصوم بالقلب؛ لأنه مثله يدير شؤون الكون كما أن القلب يدير شؤون بدن الإنسان.

پاسخ: «مرء» یعنی انسان مؤمن به خدا و به حجت خدا در زمینش، و «دل او» یعنی حجت بر خلق. بنابراین قلب یا دل همان امام معصوم است و معصوم را به قلب تشبیه کرده است؛ زیرا همچون قلب که کارهای بدن انسان را به گردش درمی آورد، کارهای هستی را اداره می کند.

وحبل الوريد هو الإمام المعصوم، فهو حبل الله المتين (242)، وهو الباب الذي يرد منه الفيض الإلهي إلى الخلق. والمعصوم هو أقرب مخلوق للإنسان المؤمن، وبه يتوسل المؤمن لقضاء الحوائج عند الله سبحانه.

رگ گردن همان امام معصوم است؛ او ریسمان استوار خداوند است (حبل الله المتين) (243) و او همان دری است که فیض الهی به سوی خلق از آن بیرون می آید. معصوم، نزدیکترین مخلوق به انسان مؤمن است و مؤمن برای برآورده شدن حوائج و نیازهایش توسط خدای سبحان به او متوسل می شود.

وهذه الآيات تبين للناس أنّ الله أقرب لكم من الأنبياء والمرسلين والأئمة، والله يحول بينكم وبينهم إذا كنتم متوجهين لهم لقضاء حوائجكم، فأنتم بهذا تتخذونهم آلهة من دون الله، ولكن اجعلوهم وسيلة إلى الله لقضاء الحاجة والشفاعة عند الله، فهم لا يشفعون، ولا يتكلمون إلا بإذن من الله سبحانه (بأمره يَعْْمَلُونَ) (244)، فكيف يأذن الله لهم أن يشفعوا لعبد أعمى لا يرى الله، (عميت عين لا تراك)، قال تعالى: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) (245)، وقال تعالى: (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) (246).

این آیات برای مردم بیان می کند که خداوند از انبیا و فرستادگان و ائمه (ع) به شما نزدیکتر است و اگر شما در برآورده شدن نیازهایتان به آنها روی آورید، خدا بین شما و آنها حایل می شود زیرا شما با این کار، آنها را به عنوان خدایانی به غیر از الله برگزیده اید؛ درحالی که آنها را وسیله ای به سوی خداوند به جهت رفع نیازها و شفاعت نزد خداوند، قرار داده است. آنها شفاعتی نمی کنند و سخنی نمی گویند مگر با اذن و اجازه ی خداوند سبحان (به فرمان او کار می کنند) (247). چگونه خداوند به آنها اجازه ی شفاعت برای بنده ای را بدهد که خدا را نمی بیند؟! «عمیت عین لا تراک» (کور شود دیده ای که تو را نبیند). خداوند متعال می فرماید: (چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟) (248) و

همچنین (کسی سخن نمی گوید مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و او سخن به صواب گوید) ([249]).



[238] - الأنفال : 24.

[239] - ق : 16.

[240] - انفال : 24.

[241] - ق : 16.

[242] - عن عبد الله بن عباس قال : قام رسول الله فينا خطيباً فقال في آخر خطبته: (جمع الله عز وجل لنا عشر خصال لم يجمعها لأحد قبلنا ولا تكون في أحد غيرنا: فينا الحكم والحلم والعلم والنبوة والسماحة والشجاعة والقصد والصدق والطهور والعفاف، ونحن كلمة التقوى وسبيل الهدى والمثل الأعلى والحجة العظمى والعروة الوثقى والحبل المتين، ونحن الذين أمر الله لنا بالمودة، فماذا بعد الحق إلا الضلال فأني تصرفون) بحار الأنوار : ج 26 ص 244.

[243] - از عبدالله بن عباس روایت شده است: رسول خدا ص برخواست و برایمان خطبه ای ایراد فرمود که در انتهایش چنین بود: «خداوند عزوجل در ما، ده خصلت گرد آورد که پیش از ما و پس از ما برای احدی چنین نکرده است: در بین ما است حکم، حلم (صبر)، علم، نبوت، سماحة (عفو و بخشش)، شجاعت، قصد، صدق، پاکی و عفاف. ما کلمه ی تقوی، راه هدایت، مثل اعلی، حجت عظمی، عروة الوثقی (ریسمان محکم) و حبل المتین (ریسمان استوار) هستیم. ما کسانی هستیم که به دوستی مان امر شده است. پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست؛ پس به کجا می روید؟!». بحار الانوار: ج 26 ص 244.

[244] - الأنبياء : 27.

[245] - البقرة : 255.

[246] - النبأ : 38.

[247] - انبياء : 27.

[248] - بقره : 255.

[249] - نبأ : 38.